



بررسی شیوه‌های تأثیرگذاری و تأثیرپذیری سعدی و حافظ در دیوان حکیم نزاری

سیدجواد حیدری پورطراحان^۱

حسین مولوی اسکویی^۲

حمیده میرزاخانی^۳

چکیده

از راه‌های شناخت جایگاه یک شاعر و پایه شعری وی تحقیق و بررسی میزان و چگونگی تأثیرپذیری وی از شاعران معاصر و پیشین و تأثیرگذاری بر شاعران معاصر و پس از وی است. حکیم نزاری قهستانی، شاعر قرن هفتم هجری در میان ظهور دو شاعر بزرگ، سعدی و حافظ سر برآورد. اما شعر وی مجال چندانی برای عرض اندام نیافت. از قضا وی هم از شاعر بزرگی چون سعدی تأثیر پذیرفته و هم بر شاعر بزرگ دیگری چون حافظ تأثیر گذاشته است. در این مقاله برآنیم با ذکر شواهدی چند از شعر این سه شاعر و بررسی نحوه و شیوه این تأثیرها به درک و شناختی بهتر از جایگاه نزاری در میان شاعران و غزلسرایان پارسی‌گوی دست یابیم.

کلیدواژه: نزاری، سعدی، حافظ، تأثیر، غزل، تضمین، اقتباس.

مقدمه

حکیم نزاری از شاعران و غزلسرایان خوش قریحه قرن هفتم و ابتدای قرن هشتم هجری است که اشعار زیبا و دلکش در دیوانش کم نیست ولی به دلایلی چندان میان اهل شعر و ادب شناخته شده نیست. شاید از جمله این دلایل ظهور این ستاره درخشان در میان دو آفتاب عالم افروز همچون شیخ اجل سعدی و لسان الغیب حافظ شیرازی باشد که تابش روزافزونشان مجالی به پرتو افشانی این ستاره آسمان ادب نداده است. شاید اگر نزاری در یک افق زمانی با سعدی و حافظ سر بر نمی‌آورد و محصول عصری دیگر بود اینک جایگاهی به مراتب بالاتر و والاتر از آنچه اکنون در آن است داشت.

علی‌رغم بی‌اعتنایی و کم‌توجهی که به شعر نزاری شده است وی در میان شاعران غزلسرای پارسی‌گوی شاعری قابل اعتناست و تأثیراتی قابل توجه در رشد و تعالی غزل فارسی دارد.

ghadahdardast@yahoo.com
bahrolmaani@yahoo.com
shahrbandebala@gmail.com

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند
۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی
۳. کارشناس علوم قرآنی



علاوه بر تحلیل شعر نزاری و شیوه کلام وی، یکی از راه‌هایی که می‌توان جایگاه وی را در میان دیگر غزلسرایان مشاهده کرد، بررسی میزان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری این شاعر بر شاعران دیگر است، چرا که اقتباس معنا و مضمون شاعری از شاعر دیگر و پرداختن آن در قالب و ساختاری بهتر و یا استفاده بجا از شیوه کلام و ساختار شعری وی برای ارائه معنا و مضمونی دیگر می‌تواند ذوق و قریحه و تبحر وی را در صنعت شعر معلوم سازد. همچنین بررسی دایره نفوذ یک شاعر بر شاعران دیگر علی‌الخصوص شاعران برجسته و صاحب سبک میزان اعتبار و ارزش شعر وی را نزد ایشان نشان خواهد داد.

نزاری نیز مانند هر شاعر دیگری هم از شاعران ماقبل و معاصر خود تأثیر پذیرفته و هم بر دیگران تأثیر گذاشته است. میزان این تأثیرات را می‌توان با بررسی دیوان وی ملاحظه کرد. با نگاهی اجمالی به دیوان نزاری می‌توان تأثیر شاعر معاصرش سعدی را در دیوان وی بعینه دید. مصحح محترم دیوان نزاری نیز این عقیده را تصدیق می‌کند و می‌گوید: «استنباط قطعی من در باب ارتباط کلام و طرز بیان سعدی و نزاری این است که نزاری چه در غزل و چه در مثنوی‌ها و چه در قصیده‌ها زیر نفوذ شدید و گریزناپذیر طرز سعدی است و سیمرغ عظمت و عزت سخن شیخ همه جا روح و روح شعری نزاری را زیر پر و بال گسترده خود دارد.» (مصفا، ۱۳۷۱: ۳۱۷)

علاوه بر آن نزاری بر شاعری بزرگ و صاحب سبک همچون حافظ تأثیراتی چند گذاشته است؛ اولین کس که به این تأثیر تلویحا اشاره کرده نورالدین عبدالرحمان جامی است. دیگر شارحین و شرح حال نویسان همچون دکتر قاسم غنی همین قول را از کتاب بهارستان وی نقل کرده‌اند که در شرح حال خواجه شیراز می‌گوید: «اکثر اشعار وی لطیف و مطبوع است و بعضی غریب به سرحد اعجاز؛ غزلیات وی نسبت به غزلیات دیگران در سلاست و روانی حکم قصاید ظهیر دارد نسبت به قصاید دیگران و سلیقه شعری وی نزدیک است به سلیقه شعر نزاری قهستانی اما در شعر نزاری غث و سمین بسیار است.» (غنی، ۱۳۸۳: ۴۹) دکتر محمد معین نیز هنگام سخن از سبک حافظ به همین قول اشاره کرده است: «سبک حافظ به مدلول غزلیات بسیار، متعاقب و مکمل سبک سعدی است و نیز طبق اقرار شخص خواجه سخنش «طرز غزل خواجوی» کرمانی را به خود گرفته و به قول جامی نیز گفتارش به سبک نزاری قهستانی نزدیک شده.» (محمد معین، ۱۳۶۸: ۷۴۳)

این سلیقه به قدری نزدیک بوده که برخی از غزل‌ها و اشعار نزاری ظاهراً به اشتباه توسط کاتبان به نسخه‌هایی از دیوان حافظ راه یافته است؛ از جمله این غزل وی که البته در نسخه قزوینی - غنی به چشم نمی‌خورد:

ما برفتیم و تو دانی و دل غمخور ما / بخت بد تا به کجا می‌برد آبشخور ما (نزاری، ۱۳۷۱: ۵۵۰)

البته برخی را این سخن جامی خوش نیامده؛ از جمله دکتر زرین کوب که در کتاب از کوچه رندان در شرح حال حافظ چنین می‌گوید: «گمان دارم او اولین شاعر نام آوری است که در ایران پایه آن چیزی را نهاد که



بعدها سبک هندی خوانده‌اند و بعد از قرن‌ها شعر را از حلقه ادبا و مجمع علما به مجلس بازاریان و محفل رندان کشانید و همه را آن ذوق و لذت بخشید. شاید همین نکته بود که شعر وی را خاصه آنچه مربوط به شراب و مستی بود، در ذایقه طبع بعضی از قدما ذوق شعر نزاری قهستانی می‌داد اما جامی که این حرف را می‌زند نمی‌دانم لطف بیان و عمق فکر حافظ را در کدام شعر نزاری یافته است.» (زرین کوب، ۱۳۸۲: ۸۶)

این سخن شاید اندکی غیر منصفانه باشد چرا که در دیوان نزاری می‌توان اشعاری یافت که بهره‌ای از این لطف بیان و عمق فکر در آن‌ها موجود باشد. به هر روی همان گونه که استفاده از شیوه کلام سعدی در شعر نزاری آشکار است نظر حافظ به برخی از اشعار وی انکارناپذیر می‌نماید اما بررسی میزان آن نیازمند تأمل و تحقیق بیشتر است.

پیشتر از این برخی شارحین شواهدی معدود از این گونه تأثیرها را ذکر نموده‌اند. علاوه بر آن مصحح محترم نیز در مقدمه‌ای که بر دیوان نزاری نگاشته در سه فصل مجزا شواهدی از تأثیر سعدی و دیگر شاعران بر شعر نزاری و تأثیر نزاری بر شعر حافظ ذکر نموده است. همچنین ایشان تا آنجا که حضور ذهن داشته یا لازم دیده‌اند در میان نسخه بدل‌ها در پانوشت کتاب ابیاتی را که بیت یا شعر مورد نظر بر آن‌ها تأثیر گذاشته و یا از آن‌ها تأثیر پذیرفته آورده‌اند که اغلب از حافظ یا سعدی است و البته موارد بیش از آن است که ذکر شده.

غیر از آنچه ذکر شد ظاهراً هیچ گونه تحقیق مستقل و مجزایی در این باب انجام نشده است. از این روی بر آن شدیم به اختصار شواهدی دیگر را که حتی المقدور مصحح محترم بدان اشاره ننموده است از تأثیرپذیری و تأثیرگذاری نزاری از دیوان دو شاعر بزرگ سعدی و حافظ استخراج کنیم و نحوه و شیوه آن را بررسی نماییم تا به شناختی بهتر از جایگاه شعر نزاری دست یابیم. این شیوه‌ها می‌تواند به شکل‌های مختلف از جمله تضمین، استقبالی، اقتباس لفظی و معنایی و استفاده از ترکیب‌های خاص استفاده شده در شعر شاعر تأثیرگذارنده است. بدین منظور برای راحتی بیشتر خوانندگان و دریافت بهتر از شواهد استخراج شده آن‌ها را به صورت زیر دسته بندی می‌نماییم:

تضمین

اقتباس‌های لفظی

اقتباس‌های معنایی

ترکیب‌های آشنا

استقبال

پس از آن شاهدی از دیوان سعدی که بیت تحت تأثیر آن سروده شده و یا شاهدی از دیوان حافظ که بیت مورد نظر بر آن تأثیر گذاشته است برای نمونه ذکر می‌کنیم و در صورت نیاز مورد بررسی قرار می‌دهیم.



بحث و بررسی

تضمین

هیچ بیت یا مصرعی در دیوان نزاری که به طور کامل از شعر سعدی تضمین شده باشد و یا مورد تضمین حافظ قرار گرفته باشد مشاهده نشد مگر مصرع اول این بیت از نزاری:

باد بهار می‌وزد باده خوشگوار کو / بوی بنفشه می‌دهد ساقی گلگذار کو
که عیناً در شعر حافظ تضمین شده و مورد استقبال قرار گرفته است.

گلبن عیش می‌دمد ساقی گلگذار کو بادِ بهار می‌وزد باده خوشگوار کو
(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۳۷۸)

(۳۱۴)

غیر از این موارد دیگری هست که اغلب به صورت جزئی و یا با تغییراتی چند تضمین شده است. از آنجا که این موارد می‌تواند به عنوان اقتباس نیز مطرح شود از آن‌ها به عنوان تضمین‌های اقتباس گونه نام می‌بریم. البته این موارد اندک است:

فراق یار ســـــفر کرده روی آن دارد که قصد جان من زار ناتوان دارد
(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۰۰۳)

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت به قصد جان من زار ناتوان انداخت

(حافظ، ۱۳۷۸: ۹۸)

آواز ز میـــــخانه برآمد که نزاری در باز تو خود را که در میکده باز است
(نزاری، ۱۳۷۱: ۷۹۰)

المنه لله «که در میکده باز است زان رو که مرا بر در او روی نیاز است

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۱۱)

هر که در عشق چو ما از سر جان برخیزد نه همانا که ز آسیب بلا برخیزد
(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۰۵۷)

مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم

(حافظ، ۱۳۷۸: ۲۶۹)

غم فرزند و کسان چند خورم واویلا تا من از مادر فطرت به چه طالع زادم
(نزاری، ۱۳۷: ۱۳۷)

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت یا رب از مادر گیتی به چه طالع زادم



(حافظ، ۱۳۷۸: ۲۵۷)

به چشمت که نایند در چشم من

همه خوبرویان چین و چگل

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۴۰۱)

که در خوبرویان چین و چگل

محقق همان بیند اندر ابل

(سعدی، ۱۳۸۵: ۳۴۶)

هرچه جز این است نیرزد به پول

دست من و دامن آل رسول

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۴۰۵)

که بر قولم ایمان کنم خاتم

خدایا به حق بنی فاطمه

من و دست و دامن آل رسول

اگر دعوتم رد کنی ور قبول

(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۸۸)

اقتباس

اقتباس‌های نزاری از شعر سعدی و حافظ از شعر نزاری هم به دو گونه لفظی و هم معنایی است که غالباً با هم همراه و از هم تفکیک ناپذیرند. به ناچار ابیاتی را که اقتباس در آن‌ها بیشتر به صورت لفظی یا ساختاری صورت گرفته در گونه اقتباس‌های لفظی و آن‌هایی که بیشتر از معنا و مضمون اقتباس شده است در گونه اقتباس‌های معنایی جای داده‌ایم:

الف - اقتباس‌های لفظی

غنیمتی شمر ای دوست وقت را خوش باش

گذشت دی و بخوهد گذشت فردا نیز

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۲۶۹)

که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند

غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۸۵)

و ان یکاد بخوان دفع چشم زخم منافق

زالال خضر و شب خلوت و حریف موافق

(نزاری، ۱۳۵۶: ۱۳۷۱)

و این یکاد بخوانید و در فراز کنید

حضور خلوت انس است و دوستان جمعد

(حافظ، ۱۳۷۸: ۲۱۷)

به نسبه غم نتوان خورد حالیا خوش باش

مترس اگرچه رقیبان تندخو داری

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۲۶۹)

جز این قدر که رقیبان تندخو داری

در آن شمایل مطبوع هیچ نتوان گفت

(حافظ، ۱۳۷۸: ۳۳۴)

در هیچ سری نیست که از تو هوسی نیست

پنداشتم اول که مرا خاص مرایی



(نزاری، ۱۳۷۱: ۸۹۹)

در هیچ سری نیست که سرّی ز خدا نیست

گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۲۶)

بر دست گیر باده و بنشین به پای گل

بلبل ز شاخ سرو چو بر زد نوای گل

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۴۰۱)

می خواند دوش درس مقامات معنوی

بلبل ز شاخ سرو به گلبنگ پهلوی

(حافظ، ۱۳۷۸: ۳۶۲)

که به غیرت سر انگشت تحیر نگزیدم

هرگز اندیشه نکردم ز سر دست چو سیمت

(نزاری، ۱۳۷۱: ۸۲)

که من آن وقع ندارم که گرفتار تو باشم

هرگز اندیشه نکردم که کمنَدت به من افتد

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۶۹)

شادی جان کسی کز غم او دلشادم

یاد آن کس که نرفته‌ست دمی از یادم

(نزاری، ۱۳۷۳: ۶۳)

شادی روی کسی خور که صفایی دارد

نغز گفت آن بت ترسایچه باده‌پرست

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۵۵)

شاید نزاری مضمون بیت فوق را از این بیت سعدی اقتباس کرده باشد:

ساقیا باده بده شادی آن کاین غم ازوست

غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد

(سعدی، ۱۳۸۵: ۸۲۰)

که مبتلای حبیب از بلا نپرهیز

غبارناکم از او گر نه بیم دشمن نیست

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۰۶۱)

کجاست شیردلی کز بلا نپرهیزد

فراز و شیب بیابان عشق دام بلاست

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۷۲)

به از ممالک روی زمین به زیر نگینم

یک امشبی که به خلوت جمال دوست ببینم

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۳۴)

گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم

یک امشبی که در آغوش شاهد شکرم

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۶۲)

به دیگری که ارادت نمی‌رود به کسم

مرا مگوی نزاری برو بده خاطر

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۱۲)

سخن چه فایده گفتن چو پند می‌نیوشم؟

مرا مگوی که سعدی طریق عشق رها کن

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۷۰)

دمی به لطف دلم ده که بس پریشانم

بیا بیا صنما بیش از این مرنجانم

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۲۴)

نماند جز سر زلف تو هیچ پابندم

بیا بیا صنما کز سر پریشانی



(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۵۸)

مرا خدا برهـانـد از عذاب روز فراق

به رگم مدعیان کز وصال در حسدند

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۳۴۶)

جمالِ چهرهٔ تو حجتِ موجهٔ ماست

به رگم مدعیانی که منعِ عشق کنند

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۰۲)

همه تاویل و تفسیر از پی این کار بنهادند

بهشت عدن خواهی نیست دیگر جز رضای او

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۱۳۲)

که از پایِ خُمتِ روزی به حوضِ کوثر اندازیم

بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما به میخانه

(حافظ، ۱۳۷۸: ۲۹۲)

هزار بی دل بیچاره در گمان افتاد

به یک کرشمه که کردی ز گوشه برقع

(نزاری، ۱۳۷۱: ۹۷۷)

فریب چشمِ تو صد فتنه در جهان انداخت

به یک کرشمه که نرگس به خودفروشی کرد

(حافظ، ۱۳۷۸: ۹۸)

فرو نشیند و از نام و ننگ برخیزد

غلام همت آنم که در وفای کسی

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۰۶۱)

ز هرچه رنگِ تعلق پذیرد آزادست

غلامِ همتِ آنم که زیرِ چرخِ کبود

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۰۹)

البته ممکن است حافظ و نزاری هر دو از سعدی اقتباس کرده باشند:

غلام همت آنم که دل بر او نهاد

جهان بر آب نهادست و زندگی بر باد

(سعدی، ۱۳۸۵: ۷۳۷)

هلاک می‌شوم آخر روا مدار ای دوست

ز حد گذشت وز اندازه انتظار ای دوست

(نزاری، ۱۳۷۱: ۸۲۹)

بیا که غلام توأم بیا ای دوست

ز حد گذشت جدایی میان ما ای دوست بیا

(سعدی، ۱۳۸۵: ۴۴۱)

که گشته‌ای تو به از من هزار بار ای دوست

فراغت است بحمدالله از وجود منت

(نزاری، ۱۳۷۱: ۸۳۰)

گدای خاک در دوست پادشاه من است

ز پادشاه و گدا فارغم بحمدالله

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۱۸)

که گلبنان چمن بلبلان شیدا را

چنان به روی خود آشفته کرده‌ای مارا

(نزاری، ۱۳۷۱: ۴۹۶)

که نیستم خبر از هرچه در دو عالم هست

چنان به موی تو آشفته‌ام به بوی تو مست

(سعدی، ۱۳۸۵: ۴۱۳)

که با خیال تو صد گونه ماجرا دارم

خیال را بفرست ار تو خود نمی‌آیی

(نزاری، ۱۳۷۱: ۸۷)

تا در نگرَد که بی تو چون خواهیم خفت

باور نکنی خیال خود را بفرست



(حافظ، ۱۳۷۸: ۳۹۶)

ب- اقتباس‌های معنایی

ای بسا فتنه که از چشم تو در آفاق است

تو چه کردی همه آن خانه برانداز کند

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۴۵)

از آن زمان که فتنه چشمت به من رسید

ایمن ز شر فتنه آخر زمان شدم

(حافظ، ۱۳۷۸: ۲۶۰)

ممکن است حافظ و نزاری این مضمون را از سعدی اقتباس کرده باشند:

فی الجملة قیامت تویی امروز در آفاق

در چشم تو پیداست که باب فتن است آن

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۸۹)

از چشمه‌های چشم من اندر فراق تو

شب نیست تا به روز که جیحون نمی‌رود

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۱۵۹)

از آن دمی که ز چشمم برفت رود عزی

کنار دامن من، همچو رود جیحون است

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۱۸)

ممکن است نزاری مضمون فوق را از سعدی اقتباس کرده باشد اما حافظ به احتمال فراوان به این بیت سعدی نظر داشته است:

کنار سعدی از آن روز کز تو دور افتاد

از آب دیده تو گویی کنار جیحون است

(سعدی، ۱۳۸۵: ۴۳۴)

یوسف چو ببینی نکنی عیب زلیخا

ای مدعی آخر ز سرت دیده نکنند

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۱۳۷)

کسی ملامتِ وامق کند به نادانی

حبیب من، که ندیدست روی عذرا را

(سعدی، ۱۳۸۵: ۳۹۹)

منتظر هدهدم تا ز سبا کی رسد

وز طرف گلستان پیک صبا کی رسد

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۰۶۶)

مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد

هدهد خوش‌خیر از طرفِ سبا باز آمد

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۸۲)

جهل مطلق بود از خانه به بستان رفتن

تا گلستان تو بر سرو روان می‌بینم

(نزاری، ۱۳۷۳: ۱۳۷)

خلوت‌گزیده را به تماشا چه حاجت است

چون کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۰۷)

موافق است با این دو بیت سعدی:

بیا که وقت بهار است، تا من و تو به هم

به دیگران بگذاریم باغ و صحرا را

به جای سرو بلند ایستاده بر لب جوی

چرا نظر نکنی یار سروبالا را



(سعدی، ۱۳۸۵: ۳۹۸-۳۹۹)

و مخالف است با این بیت وی:

صوفی و کنج خلوت، سعدی و طرف صحرا
 صاحب هنر نگیرد بر بی هنر بهانه
 در ساختن به نار سینه
 چون دست نمی‌رسد به سیم
 (همان: ۶۱۰)
 (نزاری، ۱۳۷۱: ۴۵)

تو درختِ خوب منظر همه میوه‌ای، ولیکن
 چه کنم به دست کوتاه که نمی‌رسد به سیب
 فروغ طلعت روی تو آفتاب ندارد
 نسیم نافه زلف تو مشک ناب ندارد
 (سعدی، ۱۳۸۵: ۴۱۰)
 (نزاری، ۱۳۷۱: ۱۰۰۳)
 روشنی طلعت تو ماه ندارد
 پیش تو گل رونق گیاه ندارد
 (حافظ، ۱۳۷۸: ۱۵۷)

غره بودم به شکیبایی و خودبینی عقل
 برق عشق آمد و در خرمن پندار افتاد
 حسن در مکتب عشق آمد و بر لیلی تافت
 سوز در سینه مجنون گرفتار افتاد
 (نزاری، ۱۳۷۱: ۹۷۵)
 برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر
 وه که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد
 (حافظ، ۱۳۷۸: ۱۶۴)

شب خلوت از بیایی نبود به شمع حاجت
 که به آفتاب رویت شب ما منیر باشد
 گو شمع میارید در این جمع که امشب
 در مجلس ما ماه رخ دوست تمام است
 (نزاری، ۱۳۷۱: ۱۰۷۳)
 (حافظ، ۱۳۷۸: ۱۱۴)

گویا حافظ و نزاری هردو به این بیت سعدی نظر داشته‌اند:

شمعی به پیش روی تو گفتم که بر کنم
 حاجت به شمع نیست که مهتاب خوشترست
 بدین شکل و شمایل آدمی زاد
 اگر باشد مرا باور نباشد
 (سعدی، ۱۳۸۵: ۴۲۷)
 (نزاری، ۱۳۷۱: ۱۰۸۱)
 مانند تو آدمی در آفاق
 ممکن نبُود، پری ندیدم
 جماعتی که به اصرار جهل منسوب‌اند
 مثال شب پره از آفتاب محجوب‌اند
 (سعدی، ۱۳۸۵: ۵۶۰)
 (نزاری، ۱۳۷۱: ۱۱۱۵)

وصلی خورشید به شبیره اعمی نرسد
 که در آن آینه صاحب‌نظران حیرانند



(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۹۱)

شاد باش ای دل دیوانه که دلبر با ماست چه خطرگر همه عالم به خصومت برخاست

(نزاری، ۱۳۷۱: ۶۷۲)

هزار دشمنم ار می کنند قصدِ هلاک گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک

(حافظ، ۱۳۷۸: ۲۴۸)

اگر جهان همه دشمن شود به دولت دوست خبر ندارم از ایشان که در جهان هستند

(سعدی، ۱۳۸۵: ۴۹۳)

چو احتراق زحل جان من بسوخت چه سود ز استقامت تیر و سعادت برجست

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۲۶۷)

بعید نیست بیت فوق در سرودن این بیت مورد نظر حافظ بوده باشد:

بگیر طره مه چهره ای و قصه مخوان که سعد و نحس ز تأثیر زهره و زحل است

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۱۴)

تویی حجاب تو از پیش خویشتن برخیز بکوش تا بدر آیی ز بود خویش بکوش

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۳۱۷)

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

(حافظ، ۱۳۷۸: ۲۲۹)

خلد درویشان صادق خلوت است خلد ما را هـیچ رضوان گو مباح

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۲۷۲)

روضه خلد برین خلوت درویشان است مایه محتشمی خدمت درویشان است

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۱۵)

غم مستغرق دریا نخورد بر ساحل از کسی پرس که همبستر خوابش دریاست

(نزاری، ۱۳۷۱: ۶۶۳)

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما سیکباران ساحلها

(حافظ، ۱۳۷۸: ۸۹)

ملامتگوی عاشق را چه گوید مردم دانا؟ که حال غرقه در دریا، نداند خفته بر ساحل

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۴۴)

خوش بود بر طلوع صبح شراب زود بشتاب ساقیا بشتاب

پیشتر زان که آفتاب کند کله ما چو کوره پرتاب

(نزاری، ۱۳۷۱: ۵۷۳)

دو بیت فوق ظاهراً مورد نظر حافظ در سرودن غزلی با این مطلع بوده است:

صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن دور فلک درنگ ندارد شتاب کن

(حافظ، ۱۳۷۸: ۳۰۳)



- ز فرقت تو به جان آمدم بیا ای جان
به خاک پای تو کز دیده غرق در خونم
- که جان من به جمالت بس آرزومند است
به خاک پای تو گفتم ببین چه سوگند است
- (نزاری، ۱۳۷۱: ۷۶۰)
- قطعاً دو بیت فوق تحت تأثیر این دو بیت سعدی سروده شده است:
- قسم به جان تو گفتن طریق عزت نیست
که با شکستن پیمان و برگرفتن دل
- به خاکپای تو و آن هم عظیم سوگنداست
هنوز دیده به دیدارت آرزومنداست
- (سعدی، ۱۳۸۵: ۴۲۳)
- ز همنشین موافق طلب حصول حیات
مجال خواب نمی‌باشدم ز دست خیال
- در سرای فروبند بر عوام الناس
در سرای نشاید بر آشنایان بست
- (نزاری، ۱۳۷۱: ۱۲۵۸)
- چنان ز شوق تو مستغرقم که از حیرت
آنچنانش به ذکر مشغولم
- دمی به فکر تو با خویشتن نپردازم
که ندانم به خویشتن پرداخت
- (نزاری، ۱۳۷۳: ۱۰۸)
- با خود آورده‌ام این قاعده از بدو الست
پیش از آب و گل من دردل من مهر تو بود
- هرچه همره نشد اینجا نتوانم بریست
که من بر آتش هجران یار می‌سوزم
- (نزاری، ۱۳۷۱: ۸۴۰)
- بر آب دیده من رحم کن اگر یاری
دل همچو سنگت ای دوست، به آب چشم سعدی
- (سعدی، ۱۳۸۵: ۵۵۴)
- نزاریا چه کنی همچنین به زاری زار
به ناله کار میسر نمی‌شود سعدی
- (نزاری، ۱۳۷۳: ۱۰۸)
- عجب است اگر نگردد، که بگردد آسیابی
جفاش می‌کش و خوش می‌گری و خوش می‌نال
- (سعدی، ۱۳۸۵: ۶۲۱)
- ولیک ناله بیچارگان خوش است بنال
خجسته بخت کسی کش قبول آن باشد
- (نزاری، ۱۳۷۱: ۱۳۷۴)
- (سعدی، ۱۳۸۵: ۵۴۵)
- گر التفات کنی یک نظر تمام بود
ما را نگاه از تو تمام است اگر کنی
- (نزاری، ۱۳۷۱: ۱۰۸۱)



(سعدی، ۱۳۸۵: ۶۶۶)

ز ابستدای ازل تا به انتهای ابد قضا به حکم مرا با تو عشق فرموده ست

(نزاری، ۱۳۷۱: ۷۶۰)

از دم صبح ازل تا آخر شام ابد دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۹۸)

نه قبول کرده بودی که ز عهد برنگردی چه گناه کردم آخر که خلاف عهد کردی

(نزاری، ۱۳۷۱: ۴۲۶)

چه خطای بنده دیدی که خلاف عهد کردی؟ مگر آنکه ماضع یفیم و تودستگاه داری

(سعدی، ۱۳۸۵: ۶۴۳)

تو به آرایش هرروزه نداری حاجت رخ زیبای تو مشاطه فطرت آراست

(نزاری، ۱۳۷۱: ۶۴۵)

تو را که حسن خداداده هست و حجله بخت چه حاجت است که مشاطهات بیاراید

(حافظ، ۱۳۷۸: ۲۱۰)

هیچ پیرایه زیادت نکند حسن تو را هیچ مشاطه نیاراید ازین خوبرت

(سعدی، ۱۳۸۵: ۴۱۲)

مگر صبا به فلانی سلام ما برساند که راز ما نکند فاش چون که نامه بخواند

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۱۱۸)

من ای صبا ره رفتن به کوی دوست ندانم تو می روی به سلامت سلام من برسانی

(سعدی، ۱۳۸۵: ۶۶۴)

عشق چون دام بیندازد دانش چه زند مرغ زیرک نشنیدی که ز حلق آویزد

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۰۵۸)

ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال مرغ زیرک چون به دام افتد تحمل بایدش

(حافظ، ۱۳۷۸: ۲۳۴)

مضمون بیت نزاری به این سعدی بیشتر نزدیک است:

مرغ وحشی که می رمید از قید با همه زیرکی به دام افتاد

(سعدی، ۱۳۸۵: ۴۶۳)

و البته به این بیت عطار نزدیک تر:

گرچه ما زیرک ترین مرغی بدیم لیک در دامش به حلق آویختیم

(عطار، ۱۳۷۶: ۴۹۰)

گر جان به تن بینی مشغول کار او شو هر قبله ای که بینی بهتر ز خودپرستی

(حافظ، ۱۳۷۸: ۳۲۶)

به نظر می رسد حافظ این مضمون را از سعدی گرفته باشد تا نزاری:



دل هوشمند باید، که به دلبری سپاری
 که چو قبله‌ایت باشد، به از آن که خود پرستی
 (سعدی، ۱۳۸۵: ۶۲۳)

ترکیب‌های آشنا:

در دیوان نزاری گاه به ترکیب‌های آشنا بر می‌خوریم که پیشتر آن را در دیوان سعدی و یا دیوان حافظ دیده‌ایم. واضح است به قطع نمی‌توان گفت نزاری همه آنها را از سعدی اخذ کرده و یا حافظ از وی گرفته است به خصوص آنجا که بیت‌ها با هم قرابت معنایی ندارند. با این حال توجه به این ابیات برای خوانندگان سودمند تواند بود. با توجه به تعدد این ترکیب‌ها و تکرار برخی از آنها به اختصار چند نمونه و برای هر نمونه یک مثال از دیوان هر شاعر ذکر می‌کنیم:

آب آتش‌گون:

آب آتش گونه گر بر کف نهند
 باز نوشد مفتی صاحب کلان
 (نزاری، ۱۳۷۳: ۳۶)
 ساقیایک جرعه‌ای زان آب آتشگون که من
 در میان پختگان عشق او خامم هنوز
 (حافظ، ۱۳۷۸: ۲۲۸)

اهل راز:

بهشت نسیه نمی‌بایدم به طاعت نقد
 که این معامله با اهل راز نتوان کرد
 (نزاری، ۱۳۷۱: ۱۰۳۶)
 بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
 زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
 (حافظ، ۱۳۷۸: ۱۶۰)

برید صبا:

گر نه برید صبا واسطه باشد دگر
 بوی عرقچین دوست بیش به ما کی رسد
 (نزاری، ۱۳۷۱: ۱۰۶۶)
 نشان یار سفر کرده از که پرسم باز
 که هرچه گفت برید صبا پریشان گفت
 (حافظ، ۱۳۷۸: ۱۳۷)

پیرانه سر:

هرگز به روزگار جوانی نبوده‌ام
 دیوانه تر از این که به پیرانه سر شدم
 (نزاری، ۱۳۷۱: ؟)
 پیرانه سرم عشق جوانی به سر افتاد
 وان راز که در دل بنهفتم به در افتاد
 (حافظ، ۱۳۷۸: ۱۴۷)
 پیر بودم ز جفای فلک و جور زمان
 باز پیرانه سرم عشق جوان باز آمد
 (سعدی، ۱۳۸۵: ۴۸۷)

پیک مشتاقان:



بگو ای پیک مشتاقان بدان خورشید کاین مسکین همه شب دیده بیدار و حیران بر سحر دارد
 (نزاری، ۱۳۷۱: ۱۰۰۱)

مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست
 (حافظ، ۱۳۷۸: ۱۲۲)

ترک پری چهره:

گر رخ ترک پری چهره مؤذن ببند نیم شب بانگ برآرد که مگر صبحدم است
 (نزاری، ۱۳۷۱: ۶۷۸)

آن ترک پریچهره که دوش از بر ما رفت آیا چه خطا دید که از راه خطا رفت
 (حافظ، ۱۳۷۸: ۱۳۴)

چشمه خور:

نور رخ تو صاف تر از چشمه خور است خاک در تو پاک تر از آب کوثر است
 (نزاری، ۱۳۷۱: ۷۸۳)

ذره را تا نبود همّت عالی حافظ طالب چشمه خورشید درخشان نشود
 (حافظ، ۱۳۷۸: ۲۰۹)

حجاب راه:

کاهلی و غافلی هر دو حجاب رهند کار خود امروز کن سخره فردا مباش
 (نزاری، ۱۳۷۱: ۱۲۷۰)

حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز خوشا کسی که در این راه بی حجاب رود
 (حافظ، ۱۳۷۸: ۲۰۶)

خیل خیال:

ز بس که خیل خیالت عذاب می دارد هزار جهد کنم تا شبی به روز آرم
 (نزاری، ۱۳۷۳: ۸۴)

صحن سرای دیده بشستم ولی چه سود کاین گوشه نیست در خور خیل خیال تو
 (حافظ، ۱۳۷۸: ۳۱۰)

رواق منظر:

رواق منظر طالع بلند و پست آن کرد که از مبادی فطرت نهاد بنیادش
 (نزاری، ۱۳۷۱: ۱۲۸۹)

رواق منظر چشم من آشیانه توست کرم نما و فرود آ که خانه خانه توست
 (حافظ، ۱۳۷۸: ۱۰۸)

آفتاب از منظر افتد در رواق چون تو را ببیند بدین خوش منظری
 (سعدی، ۱۳۸۵: ۶۳۵)



زهد خشک:

به آتش تر می زهد خشک بر هم سوز
که در فسرده دلان نیست هیچ خیر و صلاح
(نزاری، ۱۳۷۱: ۹۶۷)

زهد خشک ملولم کجاست باده ناب
که بوی باده مدامم دماغ تر دارد
(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۵۰)

سایه طوبی:

حوض بهشت و سایه طوبی چه می کنم
گر پرتوی به ما رسد از آفتاب دوست
(نزاری، ۱۳۷۱: ۸۱۷)

باغ بهشت و سایه طوبی و قصر و حور
با خاک کوی دوست برابر نمی کنم
(حافظ، ۱۳۷۸: ۲۷۹)

سیمین ساق:

ای پیک مشتاقان بگو این بی دل مشتاق را
تا در چمن چون یافتی آن سرو سیمین ساق را
(نزاری، ۱۳۷۱: ۵۱۳)

رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار
دستم اندر دامن ساقی سیمین ساق بود
(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۹۸)

در سرو و مه چه گویی، ای مجمع نکویی؟
تو ماه مشکبویی، تو سرو سیم ساقی
(سعدی، ۱۳۸۵: ۶۵۱)

طاق مقرنس:

تو را بر طاق جان من نشانند
چو می بستند این طاق مقرنس
(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۲۶۵)

ممکن است حافظ این ترکیب را از نزاری گرفته باشد:
فتنه می بارد از این سقف مقرنس برخیز
ته به میخانه پناه از همه آفات بریم
(حافظ، ۱۳۷۸:)

اگرچه پیشتر از او این ترکیب را خاقانی نیز به کار برده است:

جفت مقوس او چون جفت طاق ابرو
طاق مقرنس او چون خم طوق پیکر
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۱۹۳)

مهرگسل:

هنوز واقعه مشکل دگر دارم
که دل گرو بنشسته ست و یار مهرگسل
(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۳۹۳)



فغان که آن مه نامهربان مهرگسل به ترک صحبت یاران خود چه آسان گفت

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۳۷)

پیام من که رساند به یارِ مهرگسل؟ که برشکستی و ما را هنوز پیوند است

(سعدی، ۱۳۸۵: ۴۲۳)

یار سفر کرده:

فراق یار سفر کرده روی آن دارد که قصد جان من زار ناتوان دارد

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۰۰۳)

نشان یار سفر کرده از که پرسم باز که هرچه گفت برید صبا پریشان گفت

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۳۷)

کاروانی شکر از مصر به شیراز آید اگر آن یار سفر کرده ما باز آید

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۱۷)

استقبال:

استقبال‌های حافظ از نزاری و نزاری از سعدی متعدد و ذکر همه آنها از حوصله بحث خارج است. از آن رو به اختصار به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم:

نه بی تو طاقت صبر و نه با تو روی وصال تو را ز من چو مرا از جهان گرفت ملال

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۳۷۴)

با توجه به غزل نزاری به خصوص مقطع آن، به نظر می‌رسد وی به استقبال سعدی رفته باشد:

جزای آنکه نگفتیم شکر روز وصال شب فراغ نخفتیم لاجرم ز خیال

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۴۵)

ز بس مشقت و محنت که در سفر بکشیدم به جان رسیدم و در آرزوی دل نرسیدم

(نزاری، ۱۳۷۳: ۸۲)

دو هفته می‌گذرد کان مه دو هفته ندیدم به جان رسیدم از آن تا به خدمتش نرسیدم

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۶۰)

بوی بهار می‌دهد باد صبا به هر طرف سبزه دمید عیش کن ساغر می‌منه ز کف

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۳۴۲)

طالع اگر مدد دهد دامنش آورم به کف گر بکشم زهی طرب ور بکشد زهی شرف

(حافظ، ۱۳۷۸: ۲۴۶)

بدیده دل ناظر به هر که در نگرم خیال دوست بود در برابر نظرم

(نزاری، ۱۳۷۳:)

نرفت تا تو برفتی خیالت از نظرم برفت در همه عالم به بی‌دلی خبیرم



(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۶۱)

استقبال نزاری از سعدی مسلم به نظر می‌رسد اما این بیت حافظ معلوم نیست استقبال از نزاری یا سعدی باشد:

تو همچو صبحی و من شمع خلوتِ سحرم تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم (حافظ، ۱۳۷۸: ۲۶۶)

چنین سرو روان دیگر نباشد برو بالا از آن خوشتر نباشد

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۰۸۱)

خوش آمد گل وز آن خوشتر نباشد که در دست بجز ساغر نباشد

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۷۵)

چندان که در سلوک ز خود پیشتر شدم هر بار زنده باز به جانی دگر شدم

(نزاری، ۱۳۷۳: ۷۲)

از در درآمدی و من از خود به در شدم گفתי کزین جهان به جهان دگر شدم

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۵۷)

ز دوستان قدیمی نظر دریغ مدار ز کوی ما به طوافی گذر دریغ مدار

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۱۹۳)

صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار وز او به عاشق بیدل خبر دریغ مدار

(حافظ، ۱۳۷۸: ۲۱۹)

نشسته‌ام مترصد که یار باز آید قرارداد مگر بر قرار باز آید

(نزاری، ۱۳۷۱: ۱۱۷۲)

زهی خجسته زمانی که یار باز آید به کام غمزدگان غمگسار باز آید

(حافظ، ۱۳۷۸: ۲۱۳)

گر مرا در بی‌هشی با دوست کاری رفت رفت بی دلی را گر ز دستش اختیاری رفت رفت

(نزاری، ۱۳۷۱: ۹۲۵)

گر ز دست زلف مشکینت خطایی رفت رفت ور ز هندوی شما بر ما جفایی رفت، رفت

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۳۴)

هان کجایی که ز هجرانت قیامت برخاست فتنه بنشان که دگر باره ملامت برخاست

(نزاری، ۱۳۷۱: ۶۳۸)

دل و دینم شد و دلبر به ملامت برخاست گفت با ما منشین کر تو سلامت برخاست

(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۰۱)

به نظر می‌رسد حافظ و نزاری هر دو به استقبال این غزل سعدی رفته باشند:

عشق ورزیدم و عقلم به ملامت برخاست / کانکه عاشق شد از او حکم سلامت برخاست

(سعدی، ۱۳۸۵: ۴۱۸)

چنان به روی خود آشفته کرده‌ای ما را که گلبانان چمن بلبان شیدا را

(نزاری، ۱۳۷۱: ۴۹۶)



صبا به لطف بگو آن غزالِ رَعنا را	که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
(حافظ، ۱۳۷۸: ۹۱)	
اگر تو فارغی از حالِ دوستانِ یارا!	فراغت از تو میسر نمی‌شود ما را
(سعدی، ۱۳۸۵: ۳۹۸)	
ایها العشاق این کار به آسانی نیست	عشق کاسودگی تن طلبد جانی نیست
(نزاری، ۱۳۷۱: ۹۰۳)	
ایها الناس جهان جای تن آسانی نیست	مرد دانا، به جهان داشتن ارزانی نیست
(سعدی، ۱۳۸۵: ۷۳۴)	
به فلک می‌رسد از فرقت تو فریادم	تا نگویی که من از بند غمت آزادم
(نزاری، ۱۳۷۳: ۶۲)	
زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم	ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم
(حافظ، ۱۳۷۸: ۲۵۶)	
فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم	بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
(حافظ، ۱۳۷۸: ۲۵۷)	

مسلم است که حافظ و نزاری این غزل سعدی را استقبال کرده‌اند:

من از آن روز که در بند توأم آزادم	پادشاهم که به دست تو اسیر افتادم
(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۵۵)	

نتیجه

از شواهد ذکر شده پیداست که نزاری هم از سعدی تأثیر پذیرفته و هم بر حافظ تأثیر گذاشته است. این تأثیرها در شکل‌های مختلف از جمله تضمین، استقبال و اقتباس قابل مشاهده است. همان گونه که در برخی شواهد ذکر گردیده حافظ برخی تأثیرها را مستقیم از سعدی پذیرفته است و از آنجا که نزاری نیز همچون او تحت تأثیر شیخ اجل بوده ممکن است به گمان خواننده بیاید که این تأثیرها از شعر نزاری است. از این روی ما ذکر شعر سعدی در کنار شعر دو شاعر دیگر قضاوت را به خوانندگان وا گذاشته‌ایم. به گمان ما تأثیر سعدی بر حافظ بسیار بیشتر از تأثیر نزاری است اما همین که بخش قابل توجهی از اشعار حافظ تحت تأثیر شعر نزاری سروده شده جایگاه والای شعر او را نشان می‌دهد. پیداست که شواهد ذکر شده مثنوی نمونه خروار است از تأثیرات پذیرفته یا برجای گذاشته نزاری. امید است همیم مختصر که عاری از نقص و کاستی نخواهد بود در شناخت بهتر از جایگاه نزاری و پایه شعری وی برای خوانندگان محترم سودمند باشد.

فهرست منابع و مآخذ:

حافظ، شمس‌الدین محمد، (۱۳۷۸)، دیوان، بر اساس نسخه تصحیح شده محمد قزوینی، قاسم غنی، به کوشش رضا کاکائی دهکردی، تهران: انتشارات ققنوس، دوم.
 خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی نجار، دیوان، به کوشش دکتر ضیاء‌الدین سجادی، تهران: انتشارات زوار، سوم.



زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۲)، از کوچه رندان (در باره زندگی و اندیشه حافظ)، تهران: امیرکبیر، دهم.
 سعدی، مصلح بن عبدالله، (۱۳۸۵)، کلیات، به تصحیح محمد علی فروغی، تهران: انتشارات زوار، سوم.
 عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد، (۱۳۷۶)، دیوان، شرح احوال عطار از بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات نگاه، دوم.
 غنی، قاسم، (۱۳۸۳)، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، تهران: زوار، نهم.
 معین، محمد (۱۳۶۸)، «حافظ شیرین سخن»، به کوشش دکتر مهدخت معین، مجموعه مقالات، تهران: مؤسسه انتشارات معین، دوم. ۷۴۳.

نزاری قهستانی، سعدالدین بن شمس‌الدین، (۱۳۷۱)، دیوان، جلد اول، متن انتقادی دیوان حکیم نزاری قهستانی براساس ده نسخه، نه نسخه خطی معتبر کهن سال و متن ماشین شده رساله دکتری دکتر سید علی‌رضا مجتهدزاده، به جمع و تدوین و مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق و دیباچه مظاهر مصفا، تهران: علمی.

نزاری قهستانی، سعدالدین بن شمس‌الدین، (۱۳۷۳)، دیوان، جلد دوم، متن انتقادی دیوان حکیم نزاری قهستانی بر اساس ده نسخه، نه نسخه خطی معتبر کهن سال و متن ماشین شده رساله دکتری دکتر سید علی‌رضا مجتهدزاده، به جمع و تدوین و مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق و دیباچه مظاهر مصفا، تهران: صدوق.